

Obama ، معجزه انتخابات امریکا

حضور باراک اوباما در انتخابات امریکا و جذب قشر بزرگی از جوانان و طبقات مختلف ، به معجزه بیشتر شباهت دارد تا به راه و روندی عادی در امریکا . امریکایی که هنوز با سیاه و سفید ، زن و مرد ، دین و مذهب و به عبارت دیگر خودی و غیر خودی مسئله دارد و اوباما را در چارچوب این مسائل می افشرد . مسائلی چون نام و نشان ، مسلمان و مسیحی ، پوشش محلی ، تأکید در مادر سفید پوست برای تأییدش و بالاخره خویشی دانش به دیک چینی ، مرد هراس انگیز و نامحبوب عصر حاضر ، برای تضعیفش اگر هم درست باشد . در کنار این علم سنگه ها که ادامه اش ناممکن نیست و اسارت ذهنی بخشی از جامعه را می رساند ، دیگر بخش گرویده به داوطلب جوان و متفاوت با حریفان ، نشان می دهد که نه تنها اعتنایی به این لطایف الحیل ندارد ، به آنهایی هم که ادعای تجربه اندوزی در سیاست و دیگر مسائل را دارند ، و با این حربه کُند و زنگ زده به مقابله و مبارزه برخاسته اند ، نه اعتمادی دارد نه اعتباری می دهد . تجربه ای که امروز جز بی توانی و درماندگی مادی برای آنها و کارنامه تیره و سیاه معنوی برای نام کشورشان نداشته است. این قشر به ستوه آمده از وعده وعید های به ثمر نرسیده و دروغ های شاخ و شانه کشیده ، سیه چُرده ای را انتخاب می کند که دامان زندگیش سپید و برخوردار از ادب و ملایمت و کلامی مستدل و کوبنده است .

سرباز وطن مک کین ، بیش از هفتاد سال از عمرش می گذرد و مریض احوال هم است ولی اشتیاق و شهوت قدرت آنچنان در جسم و جانش چنگ انداخته که قادر نیست جای خود را به جوان تر از خود حتا در حزب خود بدهد و ایام بازنشستگی را مانند هر شهروند دیگرش بپذیرد . هر چند قانون باز نشستگی در حق او و همانندانش جاری نیست و این تبعیض برای این کشور هم که ادعای دموکراسی دارد نه تنها مستحب بل که حلال است . اما آن کسی که خیر خواه مردم و مملکتش است قانونی را که در حق دیگران اجرا می شود برای خودش هم اجرا می کند و از قانونی که خلاف برابری و

جان مک کین هنوز در نخستین سال از هشت سال تخریب و ویرانگری جرج بوش سیر و سیاحت می کند و همچنان هیولای القاعده را به خواب و بیداری امریکائی ها می فرستد و این داستان کهنه و فرسوده را برای هوادارانش تکرار می کند و با تیغ کُند و ترک خورده ای که میراث جرج بوش است ، my friends گویان می خواهد صد سال در عراق ترکتازی کند و جوانان ناچار و نادار را به بهشتی که اربابش از همانجا فرمان یافته بفرستد . می گوید تا موفق و پیروز نشویم عراق را ترک نمی کنیم . ما باید عراق را با افتخار و سربلندی ترک کنیم ولی به روی خود نمی آورد که ویتنام را هم با افتخار و سربلندی ترک نکرده است . این جنگنده داوطلب برای ریاست جمهوری ، که فرمان مرگ را برای مردم و جوانان غیر خودی ، صد ساله مُهر می زند ، از هستی و خون جوانان کشورش نیز بذل و بخششی صد ساله دارد یعنی برای خود از « همانجا » صد سال دیگر گریز از باز نشستگی کِش می رود تا به وسوسه سرشت جنگجویانه اش با حذف عراق و کشورهای همسایه و همجوار آن کمر شکسته امریکا را شکسته بندی کند . که آرزو بر صد و هفتاد ساله ها هم عیب نیست ولی نشان از جرم گرفتگی و پوسیدگی سلول ها دارد .

سرباز وطن که پنج سال در ویتنام زندانی بوده و با سرافکندگی به وطن باز گشته ، واژه قهرمان را بر پیشانی فرسوده و پر چین و شکن کوبیده است ولی هرگز نمی گوید برای چه کار مهمی به ویتنام رفته بود . آیا او را به ضیافت شام دعوت کرده بودند ؟ به نام کدام مأموریت در آن خاک فرود آمده بود که گرفتار شد ؟ خاکی که خاک نشینان اسیر و دلیرش علف می خوردند و تا آخرین قطره خون رگهایشان و تا آخرین نفس گلوله خورده جانشان از آن دفاع می کردند تا آنجا که نه تنها سربازان چون او که سر سربازان سر و گردن بالا تر از او هم آنجا را با شکست و سرافکندگی ترک کردند .

عراق هم نسخهٔ دوم ویتنام است . کشتن و به کشتن دادن سربلندی نمی آورد که هیچ ، سرخی و سیاهی تاریخ را در هم می تند و بر پیشانی متجاوزان به خاک دیگران ، حک می کند .

در شوق و شور دیدار پاپ از امریکا و بحث و گفتگوی « و خدا در شش روز جهان را آفرید » ، خانوادهٔ کلینتون دسته جمعی مبارزهٔ انتخابات موروئی هلری کلینتون را اداره می کنند و لابد سگ ها و گربه هایشان هم (اگر دارند) به زودی به آنها خواهند پیوست و بنا بر تعلیم و تربیت به روی **اباما** پارس خواهند کرد و خرناسه خواهند کشید . خانم کلینتون در پناه خانواده گاه با اشک نباریده و گاه با خنده های عصبی و در هم تابیده ، با کت شلوار های ازهمه رنگ و زینت آلات مناسب هر رنگ در میان زنان جلوه گری می کند . زنانی که در تاریخ مردانهٔ امریکا نه اینهمه کت شلوار داشته اند و نه جرأت و فرصت داوطلبی برای ریاست جمهوری .

جمعیت انتخاباتی کلینتون جمعیتی زنانه است و اگر در آغاز کار در میان گروه زنان بیش از چند مرد به چشم نمی خورد امروز هم با وجود افزایش تعداد کمی از مردان باز اکثریت با زنان است .

هلری کلینتون طبیعتی نا متعادل دارد نه به دوستیش می شود اعتماد کرد و نه به دشمنیش می توان اعتبار داد و این را در برخورد و رفتارش با **اباما** می بینیم . هلری کلینتون در دومین جلسهٔ مناظره اش در کداک استودیو ناگهان و بی مقدمه گفت من افتخار می کنم که کنار **اباما** نشسته ام . افتخار می کنم . واقعاً افتخار می کنم . عبارت افتخار می کنم را نه تنها چند بار تکرار که تأکید هم کرد . موردی نبود که ایشان خود را مفتخر بداند و هنوز برای من این پرسش مطرح است که چرا این را گفت در حالی که با برخی از برنامه های **اباما** مخالف است . آیا **اباما** را آنچنان خام و هلری شناس پنداشته بود تا با کلامی مرحمت بار ولی کاذب از میدان بدر برد و همانندش را از زبان او هم بشنود و مانند دیگر سیاستمداران زرنگ و فرصت طلب که از کوچکترین کلام و پیام رقیب بهره برداری می کنند ، به وقتش از آن استفاده کند ؟ ولی **اباما** این برنامه را تکمیل نکرد و در برابر این هیجان نا بهنگام به امتنانی بسنده کرد. بیست و چهار ساعت از این افتخار اندوزی گذشته **shame on you Obama** را حواله اش می کند .

shame on you Obama جای دیگر بار دیگر و بار دیگر جای دیگر تکرار می گردد گویی مصرف کننده با این عبارت انس و الفتی دیرینه دارد و آن را در حق هر آنکه رقیب و حریف است بکار می برد . آیا در رسوایی کاخ سفید این نقل و نبات را ارزانی همسرش هم داشته است ؟ یا جای انفعال را به افتخار داده است ؟

باراک ااباما در ادامهٔ واویلای مبارزهٔ انتخاباتی پنسیلوانیا توجیه می کند که ساکنین شهر های کوچک در نتیجهٔ بی توجهی به اوضاع اقتصادی و دیگر مسائلشان عصبی و خشمگین می شوند و از فرط استیصال به دین یا کاربرد اسلحه پناه می برند . واقعیتی را بر زبان آوردن همان و سر و صدای مردمی معترض که عادت ندارند حقیقت را بشنوند و واقعیت را قبول کنند همان ، و ترقه در کردن تفنگداران و تفنگ بازان از جمله خانم کلینتون همان . این هم گفتنی است که طالبان و صاحبان آسوده خاطر قدرت هم از فرط آسودگی کاربرد اسلحه را در پناه دین تطهیر می کنند .

در امریکایی که جوانان آرزومند دبیرستان ها ، کالج ها و دانشگاه ها قربانی تپانچه و تفنگ می شوند ، در امریکایی که سینمایش نمایشگر هراس انگیز ترین صحنه های کشت و کشتار است ، در سینمایی که جان وین با همین تفنگ و فشنگ سرخ پوستان را درو می کند ، و در دنیای غیر امریکایی که میلیون ها مردم بی گناه به همین طریق خونشان به خاک می ریزد ، خانم کلینتون ، سیاستمدار فرصت طلب ، معتقد است که نه خیر تفنگ بازی فرهنگ دیرینهٔ امریکایی هاست و ربطی به درماندگی و گرسنگی و تشنگی مردم ندارد . این فرهنگ باید از پدر ها به فرزندان و نوه ها و نتیجه ها برسد و همیشه باقی بماند . حکایت می کند و به خود می بالد که وقتی دختر بچه ای بیش نبوده پدر یا پدر بزرگش در حیات خلوت یا هر کجای دیگر به او یاد می داده که چگونه با تفنگ ، بازی و تیراندازی کند (چیزی در این حدود) . تفنگچی ها هم با او همصدا شده و حرمت تفنگ و فشنگ و هر اسباب و آلت جفنگ از این قبیل را از مواهب آسمانی و بقایش را واجب دانستند . از برکت باورمندی به این فرهنگ خشن و اعصاب نا متعادل همین روزهاست که خانم کلینتون لنگه کفشش را حوالهٔ **باراک ااباما** کند .

به خاطر همین فرهنگ است که امروز هم آقای بوش تفنگ از دستش رها نمی شود و به آسودگی و برای پایداری این فرهنگ شریف آسوده و پایدارانه آدم می کشد . باز به خاطر همین فرهنگ است که مک کین صد سال دیگر می خواهد در عراق تفنگ بازی کند و شگفتا که بی شرمی و بی حیایی شامل حال او نمی شود . آیا هلری کلینتون از سربازی که موهایش را در تمرین ماشه کشیدن سپید کرده و صد سال دیگر می خواهد آن را تمرین کند می هراسد ؟ یا آنچنان مفتون پیروزی خویشتن است که به حریف جمهوری خواه اعتباری نمی دهد .

اگر **باراک اباما** این فرهنگ خانمانسوز را ستوده و حمایت کرده بود با او چه می کردند ؟

در ادامه مبارزه خانوادگی خانم کلینتون ، اخیراً در میان جمعیتی که دختر ایشان چلسی اداره می کرد تبلیغ **Brest Cancer** هم دیده می شود . چگونگی این برنامه برای من که شاید از اخبار مکرر غافل مانده ام تازگی دارد ولی حدس می زنم هلری کلینتون که طرفدار فرهنگ قتاله است برای بکار گرفتن و بقای تیغ و چاقو فتوا دهد که زنها از دم پستانهایشان را ببرند تا هم به سرطان پستان مبتلا نشوند و هم حرمت و کاربرد تیغ و چاقو در کنار تپانچه و تفنگ کم گرفته نشود .

در پایان ، برای اینکه مبارزه انتخاباتی خانم کلینتون از دایره زنانگی بیرون آمده تبعیضی هم در حق مردان نشود ، و روال مبارزه خانوادگی نیز محفوظ بماند ، بی مورد نخواهد بود اگر آقای کلینتون هم تبلیغ **Prostate Cancer** را هرکجا که مناسب تر است بچسباند تا هشداری داده باشد به آلات کننده در معرض فرهنگ ادوات کشنده و بُرنده .

ونکوور ، بیستم اپریل ، دوهزار و هشت

